

هزاران حرف از آن

ابوالفضل علی دوست ابرقویی

است. از جمله این که از مشورت با افراد ترسو و بخیل خودداری کنید. دلیل این توصیه هم روشن است، برای این که شخص ترسو، اصولاً انسان را از این که وارد کار و برنامه ای شود، به دلیل خصلت ترسی که در او وجود دارد، برحذر می کند. مهم انتخاب مشاوره شایسته و امین است. این در حالی است که فرد مورد مشاوره باید اهل خشیت از خدا (خوف همراه با تواضع در برابر پروردگار) باشد.

امام صادق علیه السلام می فرماید: «در کار خود با کسانی مشورت کن که از خدای عزوجل خشیت دارند.»

«زشت ترین راستی»

چه عادت نکوهیده و زشتی است که انسان از خودش تعریف کند و اصرار داشته باشد که خود را صاحب فضیلت و کمال و هنر بداند.

در میان بسیاری از افراد جامعه، به ویژه جوانان این عادت ناپسند مکرراً دیده می شود، به خصوص وقتی که عده ای از آنان یعنی گروهی از جوانان هم سن و سال، دور هم جمع می گردند و و بنا دارد که ساعتی را باهم بگذرانند.

در این جمع، هرکس سعی می کند ویژگی خاصی از خود را به رخ دیگران بکشد. یکی از جمال ظاهری خود می گوید و این که این ویژگی برایش دردسر ساز شده است! دیگری از فضایل اخلاقی خود می گوید سومی از هنری که در بازویش ذخیره شده و چهارمی از هوش ذاتی و دیگری از چیزی دیگر.

البته، تا حدودی اقتضای دوره جوانی است که جوان خود را جلوه گر کند؛ خودی نشان دهد و ویژگی شاخصی از خود را فرافکنی کند. اما این کار حد و اندازه ای دارد و اصولاً هرچه این حالت کم تر باشد، بهتر است.

دو نکته در این خصوص باید مورد توجه باشد:

«مشورت با چه کسی؟»

وقتی کار مهمی برایتان پیش می آید و خود را سر دو راهی احساس می کنید، به این نکته پی خواهید برد که انتخاب یکی از راه ها از میان چند راه مشکل است و احتیاج پیدا می کنید که یک نفر پیدا شود از جهت فکری شما را کمک کند.

در این حال، جوانان به دو دسته تقسیم می شوند:

۱. عده ای از این که حرف دلشان را با دیگران در میان بگذارند و از آنان مشورت و راهنمایی بخواهند پرهیز می کنند و این کار را کسر شأن خود می پندارند. این گونه افراد بیش از اندازه به قدرت فکری و توان اندیشه خود اعتماد دارند، خودشان تصمیم می گیرند و وارد عمل می شوند.

در خصوص این دسته باید گفت: اصولاً این گروه تصمیم گیری عاقلانه ندارند و طبعاً چون عملشان بر تصمیم گیری غلط استوار است، لاجرم پشیمانی به بار خواهد آورد.

۲. دسته ای دیگر از جوانان نگرش واقع بینانه تری به مسائل زندگی دارند و کسر شأن خود نمی دانند که مسأله پیش آمده را با بزرگ ترها و صاحبان تجربه در میان بگذارند. لذا به طریقی که شده با خودشان کنار می آیند و مطلب را با فرد مورد نظر در میان می گذارند، اصولاً عملکرد این جوانان بر تصمیم گیری صحیحی استوار خواهد بود.

اما سخن در این است که با چه کسانی باید مشورت کرد؟

به عنوان یک اصل کلی باید با کسانی مشورت کرد و مسائل و مشکلات مورد نظر زندگی را با افرادی در میان گذاشت که به قول معروف اهل فن و تجربه باشند و در مسأله مورد نظر صاحب رأی باشند.

اگر می خواهید پس از موفقیت در کنکور، رشته دانشگاهی انتخاب کنید بی شک سراغ یک آدم بی سواد نمی روید و اگر راجع به ادامه تحصیل در دانشگاه سؤالی داشته باشید، با فردی کاسب مشورت نمی کنید، همان طور که اگر داوطلب شغل آزاد باشید، علی الاصول سراغ یک دانشگاهی را نمی گیرید. اگر قصد ازدواج دارید و راجع به اصل موضوع نیاز به مشورت می بینید، سراغ یک آدم مجرّد نخواهید رفت.

در روایات وارده از سوی معصومین علیهم السلام مشخصاتی برای افراد مورد مشورت عنوان شده



خواهد گرفت.

روایتی را از مولای پرهیزکاران داشته باشید:

«زشت‌ترین راستی، ثناگویی شخص از خود است.»



«همت‌های عالی»

در یکی از روزنامه‌ها* آمده بود: پیرمرد مراکشی که هفتاد و پنج بهار را پشت سر گذاشته بود و بانگ الرحیل را بیخ گوش خود می‌شنید،

پس از یک وقفه حدوداً شصت سال! تصمیم گرفت با انگیزه‌ای که ذیلاً بدان اشاره خواهد شد گواهینامه مقطع ابتدایی را کسب کند.

در مراکش، کودکان از چهار تا شش سالگی مقطع ابتدایی را آغاز و پس از هفت سال تلاش گواهینامه این مقطع را کسب می‌کنند. بالاخره، پیرمرد هفتاد و پنج ساله که ظاهراً در کودکی درس و بحث را شروع و نیمه کاره آن را رها کرده بود پس از وقفه‌ای شصت ساله سرانجام تصمیم گرفت درس را ادامه دهد و موفق شد که تصدیق ابتدایی را بگیرد و برگی به افتخارات خود بیفزاید.

وقتی از پیرمرد سؤال کردند که چه انگیزه‌ای باعث شد که «پیرانه سرت، عشق جوانی به سرافتاد» گفت: اول این که، احترامم نزد مردم زیاد شود، دوم این که، دوست دارم با سواد از دنیا کوچ کنم.

این خبر را که خواندم به یاد حکایتی در مورد دانشمند بزرگ ایرانی یعنی ابوریحان بیرونی افتادم. لابد این حکایت را شنیده‌اید: ابوریحان دقیقاً آخر عمر خود را می‌گذراند. در این حال، یکی از دوستانش که حتماً از اندیشمندان هم بوده است به عیادت وی آمد. در این حال، ابوریحان مسأله علمی‌ای که چند روز پیش مورد بحث آن‌ها بود مطرح کرد و جواب خواست. دوست ابوریحان گفت: ای جان برادر! در این اوضاع و احوال چه جای این بحث‌هاست. ابوریحان پاسخ داد پاسخ این مسأله را بدانم و بمیرم بهتر است یا ندانسته از دنیا کوچ کنم؟

بالاخره، جواب را شنید و فرصت عیادت به سرآمد. آورده‌اند که هنوز دوست ابوریحان از خانه او دور نشده بود صدای زاری و شیون از خانه ابوریحان شنیده شد.

بی‌شک هر مقطعی از عمر، مختص امری مناسب و مقتضی است: کودکی و نوجوانی و جوانی زمان تحصیل و کسب کمالات است. دوره میانسالی و پیری زمانی است که اندوخته‌ها و تجربه‌های کسب شده را باید به کار انداخت و بار و بساط قیامت بریست.

اما مصیبت بزرگ این است که بسیاری از جوانان عزیز، در همین مقطع از عمر، که هنوز در ابتدای راه هستند و استعدادهای خود را به کار نگرفته‌اند، فرصت را از دست رفته می‌دانند و نه تنها تلاش چشمگیری برای به کارگیری استعدادهای خویش انجام نمی‌دهند، بلکه آن چنان که شایسته است برای امور تلاش نمی‌کنند. آیه یأس و نومیدی را با وجودشان ممزوج کرده و خستگی عرصه زندگی‌شان را در نور دیده است.

جوانی فرصت تلاش و کوشش است و کاش جوانان ما میان «توانستن‌های» جوانی با «دانسته‌های» میان‌سالی و پیری آشتی و پیوند برقرار می‌کردند!

* روزنامه همشهری ۸۰/۴/۱۸

اول آن که از خود تعریف کردن موجب افت شخصیت انسان نزد دیگران خواهد شد، بویژه اگر نیازی به این کار نباشد، زیرا مردم از کسی که خود را تمجید و ستایش کند، هرچند در مورد صفتی که واقعاً در او وجود دارد، تصویر آدمی را به ذهن می‌سپارند که می‌خواهد خود را بر آنان برتری دهد، و نسبت به آنان فخر بفروشد. عموم مردم اعتقاد دارند و به درستی هم معتقدند که فضایل اخلاقی، کمالات انسانی، هنرها و صفات برجسته افراد خود به خود، بروز پیدا خواهد کرد و احتیاجی نیست کسی بخواهد آن را به رخ دیگران بکشد.

ویژگی‌های نیکوی افراد مثل آب روانی است که در هر روزنه‌ای وارد خواهد شد. افرادی هم که از صفت نیکویی بهره‌مند باشند، بالاخره در گذر زمان مطرح خواهد شد و به راستی چه نیازی به این که این افراد با بی‌حوصلگی و دست‌پاچگی و پیش از موعد بخواهند مطرح و مشهور شوند؟!

دوم این که، به عنوان یک اصل مسلم روان‌شناسی این نکته را بایستی پذیرفت که هرگاه کسی از فضایل اخلاقی و برجستگی خاصی تهی باشد، بیش‌تر دوست دارد با مطرح کردن خود و تمجید و ستایش از خود، شخصیتی برجسته از خود ارائه دهد، و برعکس، هرگاه اندرون کسی مملو از کمالات اخلاقی و یا فضایل انسانی و هنرهای والا باشد، واقعاً از این که بخواهد، خود را با تعریف افراط‌گونه، به رخ دیگران بکشد و موقتاً در دل مردم جایی باز کند، دوری می‌گزیند.

آری! بدترین راستی‌ها، تمجید و ستایش شخص از خود اوست، زیرا با این کار در معرض انواع بی‌اعتنایی‌ها قرار

